

Amnon Netzer, "Some Notes on the Characterization of Cyrus the Great in Jewish and Judeo-Persian Writings," *Iran Nameh*, Series 2, Volume 1, Number 1 (Spring 2016), ??-???

## چند یادداشت دربارهٔ شخصیت پردازی کورش کبیر در نوشته‌های یهودی و فارسی‌هود

آمنون نتصر<sup>۱</sup>

...

تصویر کورش در نوشته‌های مقدس یهودی، مخصوصاً کتاب اشعیا، سالیان سال است که ذهن و فکر یهود را فراگرفته است. ذکر کورش در بندهایی از تلمود، میدراش، تفاسیر قرون میانه و نوشته‌های فارسی‌هود آمده و بندهای مذکور به او پرداخته‌اند.

مدت مدیدی، ابواب ۴۰ تا ۵۵ کتاب اشعیا را اثری مستقل می‌شناختند که در مجموعهٔ بزرگتری از آثار زیر نام اشعیای نبی قرار گرفته است. این ابواب را "کتاب تسلی بنی‌اسرائیل" نامیده‌اند، زیرا کلمات آغازین آن چنین است: "تسلی دهید. قوم مرا تسلی دهید." در این فصل، نام کورش دو بار ذکر شده است، منتهی اشارات زیاد دیگری به او شده است که ابدأ مبهم نیستند و برای مردم آن عصر کاملاً آشکار بودند. بر اساس اشاراتی به پیشروی سپاه کورش در کنار اطمینان فزاینده به پیروزی‌های او و شادمانی

آمنون نتصر (دانش‌آموخته)

Amnon Netzer <...>

and Judeo-Persian Writings," , 35-52.

<sup>۱</sup>این مقاله ترجمهٔ نیما جمالی است از

Amnon Netzer, "Some Notes on the Characterization of Cyrus the Great in Jewish

ISSN 0892-4147-print/ISSN 2159-421X online/2016/2-1:1/?????

از فتوحاتش می‌توان بندهای متأخرتر را از بندهای کهن‌تر بازشناخت. احتمالاً نویسنده “کتاب تسلی” را در سال ۵۴۵پم شروع کرده باشد و به نظر می‌رسد شاهد سقوط بابل در سال ۵۳۹پم بوده است. در مرثیه‌ای که کس دیگری در انتهای کتاب آورده، اشاره‌ای احتمالی به مرگ نویسنده شده که کمی بعد از سقوط بابل اتفاق افتاده است.

مخاطب “کتاب تسلی” در ابتدا تبعیدیان یهودی بابل بودند. منتهی، چنان که سپس‌تر خواهیم دید، این نظر هم مطرح است که بسیاری از بندها عمداً فقط برای معدودی معنا داشت که فاتحان بابلی آنها را در سرزمینشان رها کرده بودند. اندک مردمانی که [در یهودیه] باقی مانده بودند “بعضی از مسکینان زمین” بودند که [بابلیان] به “رزبانی<sup>۲</sup> و فلاحی واگذاشته” بودند (دوم پادشاهان، ۲۵:۱۲). تبعیدیان دیرزمانی در بابل می‌زیستند، چنان که تعداد کمی از آنها خاطرهٔ مشخصی از اورشلیم و هیکل اول<sup>۳</sup> داشتند یا اصلاً هیچ‌کدامشان چنین خاطره‌ای نداشتند. چنان مصیبت بزرگی بر سرشان آمده بود که گمان می‌کردند موجودیت تاریخی‌شان به پایان رسیده است. چنان که در کتاب اشعیا منعکس است، بسیاریشان توان شنیدن کلمات امیدبخش و دلگرم‌کننده را نداشتند. به علاوه، مصیبت فقط جنبه‌ای مادی نداشت. آنچه علی‌الخصوص مصیبت را دردناک می‌کرد این بود که در خودآگاه بنی‌اسرائیل، سکونت در سرزمینشان سخت و ایسته به روابطشان با خدایشان بود. به گمانشان سرزمینشان هدیهٔ خداوند بود. خداوند مالک بود و آنها در زمین او می‌زیستند و اجاره‌بها هم شرافت اخلاقی و سلامت روحانی مردمان بود. هر یک از تبعیدیان می‌توانست رد تاریخ اضمحلال قومش را با یادآوری روند تقریباً یکنواخت زوال پارسایی در حیات فردی و اجتماعی، از عهد جانشینان ملک سلیمان تا سقوط اورشلیم در ۵۸۶پم پی بگیرد. بنابراین، تبعیدیان به اندازهٔ نابودی مادی از نابودی روحانشان نیز رنج می‌بردند. دانشمندان اتفاق نظر دارند که در این دوره، تبعیدیان می‌کوشیدند با مساعی بسیار در جمع‌آوری، تنظیم و مطالعهٔ نوشته‌های مقدسشان ایمان خود را حفظ کنند. منتهی از بندهایی از “کتاب تسلی” مشخص است که تجربیات متأخرشان ایمان بسیاری کسان را نابود کرده بود. برای خوانندهٔ امروزی درک اینکه برای جماعت یهودیان تبعیدی در بابل وعدهٔ بازسازی اورشلیم چقدر ناممکن می‌نمود دشوار است.

مختار نویسنده مطابق کرده باشد. در اینجا در ترجمهٔ قدیم فارسی “باغبان” آمده که مترجم پیرو نویسنده که vineyard workers را معادل כַּרְמִים گرفته، باغبانی را به رزبانی تغییر داد.

توضیح مترجم: ترجمهٔ جملگی آیات کتاب مقدس از ترجمهٔ قدیم، چاپ سال ۱۹۴۷ “جماعت مشهور به بریتش و فورن بیبل سوسائیتی دارالسلطنهٔ لندن” نقل شده است. مترجم کلمات اندکی را در موارد محدودی تغییر داده است تا صورت فارسی را با ترجمهٔ انگلیسی

نخستین اشاره به کورش در این بخش از کتاب اشعیا احتمالاً چنین است (۱: ۴۱-۷):

ای جزیره‌ها به حضور من خاموش شوید و قبیله‌ها قوت تازه به هم رسانند. نزدیک بیایند، آنگاه تکلم نمایند. با هم به محاکمه نزدیک بیاییم. کیست که کسی را از مشرق برانگیخت که عدالت او را نزد پای‌های وی می‌خواند؟ امت‌ها را به وی تسلیم می‌کند و او را بر پادشاهان مسلط می‌گرداند؟

جزیره‌ها دیدند و ترسیدند و اقصای زمین بلرزیدند و تقرب جسته آمدند. هرکس همسایه خود را اعانت کرد و به برادر خود گفت: "قوی دل باش." نجار زرگر را و آنکه با چکش صیقل می‌کند سندان‌زننده را تقویت می‌نماید.<sup>۴</sup>

این سطور حاکی از آشفته‌حالی شهرهای شرق مدیترانه است که گزارش‌هایی درباره کورش شنیده بودند. به احتمال زیاد، در آن وقت جنگ کورش و نبونید شروع شده بود. در نتیجه، تاریخ این بند را باید ۵۴۵ پم دانست.<sup>۵</sup> مردم درست از گزارش‌هایی که می‌شنیدند سر در نمی‌آوردند. به نظر می‌آمد که دیر یا زود به ناچار باید طرف یکی را بگیرند. سیاست اتحادشان چگونه باید می‌بود؟ یهودیان در این آشفته‌حالی سهیم بودند. نبی‌شان می‌کوشید به ایشان بنمایاند که یهوه قدرت پشت فتوحات کورش است. ابن‌عزرا (۱۰۹۲-۱۱۶۷ م)، مفسر مشهور قرون میانه،<sup>۶</sup> گفته است که بعضی از نویسندگان تلمود گمان می‌کردند در این سطور باید به ابراهیم اشاره شده باشد، زیرا در باب ۱۴ سفر پیدایش، ابراهیم شاهان را شکست می‌دهد و بت‌ها را می‌شکند. آن نویسندگان درباره آیه ۲۵: ۴۱ هم نظر مشابهی داشتند: "کسی را از شمال برانگیختم و او خواهد آمد و کسی را از مشرق آفتاب که اسمش را خواهم خواند."<sup>۷</sup> به هر روی، ابن‌عزرا از زمینه این بندها به این نتیجه می‌رسد که منظور آنها کورش است. این نمونه‌ای است از اشارات به وقایعی تاریخی که برای مردمان آن عصر، که بی‌تابانه منتظر آخرین اخبار از فاتح جدید بودند، آشکار بود. منتهی خوانندگان متأخر که به تاریخ آگاهی نداشتند، معنای آن اشارات را در نمی‌یافتند.

<sup>۵</sup> مقایسه کنید با

Smith, *Isaiah Chapters*.

<sup>۶</sup> *The Commentary of Ibn Ezra on Isaiah*, ed. and trans. M. Friedländer (N.Y., n.d. and London, 1873).

تفسیر اشعیا بن‌عزرا آیه به آیه متن اصلی را پی می‌گیرد. <sup>۷</sup> توضیح مترجم: ترجمه انگلیسی آمون نصر در اینجا با ترجمه قدیم فارسی متفاوت است. آن ترجمه چنین است: "اسم مرا خواهد خواند."

<sup>۴</sup> توضیح مترجم: هیکل اول یا هیکل سلیمان معبد اورشلیم است که نبوکدنزور بختانصر آن را در ۵۸۷ پم ویران کرد.

<sup>۶</sup> ترجمه این آیات از Sidney Smith, *Isaiah Chapters XL-LV* (London, 1994), Chapter III: "Some Unrecognized Historical Material"

نقل شده است. همه دیگر آیات کتاب مقدس از *The Jerusalem Bible* آمده‌اند، مگر آنکه مشخصاً خلافت ذکر شده باشد. [برای مآخذ ترجمه فارسی بنگرید به پانوش ۱].

در باب ۴۲ کوشش شده است تا به بنی اسرائیل—که باید همان وقت هم دربارهٔ انسانیت حیرت‌انگیز کورش در جنگ شنیده باشند—اطمینان داده شود که کورش به سرزمین دوردست فلسطین و جمعیت تبعیدیانش توجه دارد. احتمالاً اشعیای نبی دست‌کم از یک نمونهٔ موافقت کورش با بازگشت تبعیدیان به وطنشان، حتی پیش از فتح بابل آگاه بوده است.<sup>۸</sup> همچنین، او به احتمال متوجه شده بود که کورش می‌خواهد مصر را فتح کند و از این روی، به فلسطین، دروازهٔ شمال آفریقا، اهمیت می‌دهد.

مفسران تلمود بر این اساس که مرجع بند آغازین باب ۴۲ را چه کسی بدانند دسته‌بندی می‌شوند: «اینک بندهٔ من که او را دستگیری نمودم و برگزیدهٔ من که جانم از او خشنود است.» ابن‌عزرا می‌گوید که بیشتر مرجع را بنی اسرائیل، پرهیزگاران بنی اسرائیل، می‌دانند یا می‌گویند که به مسیحا، شاه آینده، اشاره دارد. منتهی خودش مرجع این بند را اشعیای نبی می‌داند. سعادیا گائون، سعیدبن یوسف الفیومی (۸۹۲-۹۴۲م)، می‌گوید که مراد از این سطور کورش است و نبی به این نکته اشاره می‌کند که کورش پادشاه پارسایی خواهد بود. مردمان آن عصر که این باب را می‌شنیدند، بی‌درنگ تشخیص می‌دادند که از سر شادمانی ناشی از مجموعهٔ فتوحات کورش نوشته شده است (اشعیا، ۱۰: ۴۲-۱۳):

شما که به دریا فرود می‌روید، و ای آنچه در آن است! ای جزیره‌ها و ساکنان آنها سرود نو را به خداوند و ستایش وی را از اقصای زمین بسرایید! صحرا و شهرهایش و قریه‌هایی که اهل قیدار در آنها ساکن باشند آواز خود را بلند نمایند و ساکنان سالع ترنم نموده، از قلعهٔ کوه‌ها نعره زنند! برای خداوند جلال را توصیف نمایند و تسبیح او را در جزیره‌ها بخوانند. خداوند مثل جبار بیرون می‌آید و مانند مرد جنگی غیرت خویش را برمی‌انگیزاند. فریاد کرده، نعره خواهد زد و بر دشمنان خویش غلبه خواهد نمود.

کسانی این نظر را مطرح کرده‌اند که شنوندگان آن عصر از آیهٔ پانزدهم این باب خطری قریب‌الوقوع برداشت می‌کردند که «بابل دیگر» را تهدید می‌کرد؛<sup>۹</sup> بابل دیگری که نبونید در صحرای جنوبی، در واحهٔ تیما، محصور در ترعه‌ها و برکه‌ها، ساخته بود و در آن وقت

<sup>۸</sup> است چنین می‌گوید: «به خاطر شما به بابل فرستادم و همهٔ ایشان را مثل فراریان فرود خواهم آورد و کلدانیان را نیز در کشتی‌های وجد ایشان.»

<sup>۹</sup> مقایسه کنید با Smith, Isaiah Chapters. ترجمهٔ قدیم کتاب مقدس اساساً با ترجمهٔ نویسنده متفاوت است: «خداوند که ولیّ شما و قدوس اسرائیل

در آنجا اردو زده بود: ”کوه‌ها و تل‌ها را خراب کرده، تمامی گیاه آنها را خشک خواهیم ساخت و نهرها را جزایر خواهیم گردانید و برکه‌ها را خشک خواهیم ساخت.“

آیهٔ چهاردهم باب ۴۳ را نیز در این زمینه می‌توان توصیفی از عقب‌نشینی بابلیان از تیما دانست، زیرا در غیر این صورت، این آیه نامفهوم خواهد بود: ”خداوند که ناجی شما و قدوس اسرائیل است چنین می‌گوید: <sup>۱۰</sup>به خاطر شما به بابل فرستادم و همهٔ کاهنان پیشگویشان و همهٔ کلدانیان را که ناله‌شان در کشتی‌ها بود به جنوب بردم.“<sup>۱۰</sup> کشتی‌ها را به خلیج عقبه یا بندری در کرانه‌های شرقی دریای سرخ بردند تا تخلیهٔ شهر جنوبی را ساده‌تر کنند و نیز، هیچ سپاه بابلی بدون کاهنان پیشگو حرکت نمی‌کرد.

معمولاً آیات ۲۱-۱۸ باب ۴۳ و ۵-۳ باب ۴۰ را، جز با یکی دو استثنا، دارای اهمیت آخرت‌شناسانهٔ محض می‌دانند:

چیزهای اولین را به یاد نیاورید و در امور قدیم تفکر ننمایید. اینک من چیز نوی به وجود می‌آورم و آن الان به ظهور می‌آید. آیا آن را نخواهید دانست؟ به درستی که راهی در بیابان و نهرها در هامون قرار خواهیم داد. حیوانات صحرا، گرگان و شترمرغ‌ها مرا تمجید خواهند نمود چون که آب در بیابان و نهرها در صحرا به وجود می‌آورم تا قوم خود و برگزیدگان خویش را سیراب نمایم. این قوم را برای خود ایجاد کردم تا تسبیح مرا بخوانند.

صدای نداکننده‌ای در بیابان: راه خداوند را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا راست نمایید. هر دره‌ای برافراشته و هر کوه و تلی پست خواهد شد. و کجی‌ها راست و ناهمواری‌ها هموار خواهد گردید. و جلال خداوند مکشوف گشته، تمامی بشر آن را با هم خواهند دید زیرا که دهان خداوند این را گفته است.

این بندها را همچنین می‌توان اشاره‌ای دانست به جاده‌هایی که هخامنشیان ساخته بودند؛<sup>۱۱</sup> جاده‌هایی که در بیشه‌ها و در شکاف تپه‌ها کشیده بودند و تا پیش از آن تاریخ در جهان شناخته شده نبود. اگر این قرائت درست باشد، این بندها نخستین اشاره به جاده‌های پارسیان است.

<sup>۱۰</sup> همهٔ ایشان را مثل فراریان فرود خواهیم آورد و کلدانیان را نیز در کشتی‌های وجد ایشان.“

<sup>۱۱</sup>Smith, *Isaiah Chapters*.

<sup>۱۰</sup> ترجمهٔ قدیم کتاب مقدس اساساً با ترجمهٔ نویسنده متفاوت است: ”خداوند که ولّی شما و قدوس اسرائیل است چنین می‌گوید: <sup>۱۰</sup>به خاطر شما به بابل فرستادم و

مدت‌هاست متوجه شده‌اند که متن “کتاب تسلی” نشان می‌دهد که مأموریت نبی در بیدار کردن امید مردم پیش از سقوط بابل با مخالفت سرسختانه بخشی از قدرتمندان آن جماعت مواجه شد که حمایت نبی از کورش را تندروانه و از لحاظ سیاسی خطرناک می‌دانستند. باب ۵۳ می‌تواند مرثیه مرگ او به دست ایشان باشد. آیا او آشکارا از شورش بر ضد بابلیان و به نفع کورش حمایت می‌کرد؟ آیا او به اندک یهودیان بازمانده در فلسطین می‌گفت که فعلاً کورش را یاری کنند؟ قرائت جالب توجهی از باب ۴۰ آیات ۸-۶ عرضه شده است:<sup>۱۲</sup>

هاتفی می‌گوید: “ندا کن.” گفتیم: “چه چیز را ندا کنم؟” “تمامی بشر گیاه است و همگی زیبایی‌اش مثل گل صحرا. گیاه خشک و گلش پژمرده می‌شود زیرا نفخه خداوند بر آن دمیده می‌شود. البته مردمان گیاه هستند. گیاه خشک شد و گل پژمرده گردید، لیکن کلام خدای ما تا ابدالآباد استوار خواهد ماند.”

هر شنونده‌ای در میان جماعت اطراف نبی می‌بایست بداند که شورش اعلام می‌شود و در نتیجه، ابتدائاً بی‌معنا است که چیزی بی‌خطر اعلام شود تا حکومت سخنی از شورش نشنود.

این تفسیر با توجه به این واقعیت که “کتاب تسلی” در عین حال حاکی از شور و اشتیاق به کورش فاتح است، به نظر سطحی می‌آید. منتهی شکی نیست که این قرائت از این بند بسیاری چیزها درباره حالات نبی و پیروانش به ما می‌گوید.

مفسران تلمودی و قرون میانه درباره بعضی اشارات به کورش مردد بودند، نه فقط بدان سبب که دیگر تاریخ آن عصر را نمی‌دانستند، بلکه از آن رو که این بندها مشکلی دینی و روان‌شناختی پیش می‌نهادند. منظور خداوند از “بنده”، از آنکه “جانم از او خشنود است”، از آنکه “خداوند او را دوست می‌دارد” (۴۸:۱۴) باید ابراهیم، موسی، داوود، شاید خود اشعیای نبی، همه امت یا مقدسان آنها باشد. از منظر این مفسران متأخر که برخی از آنها بیش از هزار سال بعد از تخریب هیکل دوم در تبعید دیگری می‌زیستند، اشتیاق نبی به کورش نامفهوم بود؛ مثلاً آیه ۶ از باب ۴۲: “من که یهوه هستم تو را به عدالت خوانده‌ام و دست تو را گرفته، تو را نگاه خواهم داشت.”

می‌دانیم که در بسیاری سرزمین‌های خاور باستان، اینکه خدای شهری دست کسی را بگیرد به معنای تأیید سلطنتش بوده است. در استوانه کورش، مردوک، خدای بابل، با کورش چنین می‌کند. اشعیای در آیه مذکور دو چیز می‌گوید: اینکه یهوه، و نه مردوک،

<sup>12</sup>Smith, *Isaiah Chapters*.

بابل را به کورش داد و علاوه بر این، قرار است بنی اسرائیل کورش را شاه برگزیده خداوند بدانند. در ادامه آیه ۶ می‌خوانیم: ”تو را عهد قوم و نور امت‌ها خواهم گردانید.“

کورش ”عهدی“ زنده است، اما برای یهودیان ”عهد“ به معنای پیوند با خدایشان در عشق و وفاداری بود. چگونه می‌توانستند صمیمیتی را که این شاه بیگانه با آن به اساس زندگی‌شان وارد شده بود درک کنند؟ این نه تنها، چنان که ابن‌عزرا شهادت می‌دهد، برای مفسران تلمودی و قرون میانه، بلکه حتی برای معاصران نبی هم دشوار بود. دانشمندان معاصر، پیرو مفسران حاخامی/ربایی، آیات ۱۳-۹ باب ۴۳ را بازتاب دشواری‌هایی می‌دانند که نجات جامعه یهودی به دست پادشاهی غیریهودی در امت بنی اسرائیل باعث شده بود. اینجا خدا باید کردارش را توجیه می‌کرد. او به امتش می‌گوید که چون پروردگار کل عالم است، می‌تواند از هر کسی که مطبوعش باشد برای اجرای اراده‌اش استفاده کند. در باب ۴۵، آیه ۱ آمده است: ”خداوند به مسیح خویش، یعنی به کورش، که دست راست او را گرفتم“ و به این ترتیب، کورش نه فقط مطابق مناسک غیریهودی به شاهی شناخته می‌شود، بلکه با مسح شدن جایگاهی شایسته در سلسله داوود می‌یابد که او را پادشاه مشروع اسرائیل می‌کند.

اشعیای نبی که می‌خواهد کورش را تعلیم دهد، او را با زبان کیهان‌شناسی مزدایی مخاطب قرار می‌دهد که برای شاه آشنا بود (۷-۵:۴۵):

من کمر تو را بستم هنگامی که مرا نشناختی. تا از مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند که سوای من احدی نیست. من یهوه هستم و دیگری نی. پدیدآورنده نور و آفریننده ظلمت. صانع سلامتی و آفریننده بدی. من یهوه صانع همه این چیزها هستم.

این آیات، به انضمام مجادله‌ای بر ضد بت‌پرستی، که در پی آن می‌آید، مفسران را به این نتیجه رساند که کورش به خدای بنی اسرائیل معترف شده و چنان که ابن‌عزرا می‌افزاید، باعث شد کل جهان یهوه را بشناسند. منتهی متن آشکارا چنین ادعایی ندارد. نکته‌ای که نبی می‌گوید این است که امت‌ها وقتی می‌بینند که چگونه خداوند از کورش برای رستاخیز امتش استفاده کرد، شگفت‌زده و به قدرت خداوند اسرائیل معترف می‌شوند.

ژوزف فلاوی (۳۷ یا ۳۸-۹۳م) اعتقاد داشت کل کتاب اشعیا ۱۴۰ سال پیش از ویرانی هیکل، یعنی ۱۸۰ سال پیش از برآمدن کورش، نوشته شده است. اکنون ثابت شده است که کتاب یا دست‌کم بخش‌های بسیاری از آن طی ۲۰۰ سال نوشته شده است. فلاوی می‌گوید کورش آنچه را بیش از یک قرن و نیم پیشتر درباره‌اش نوشته شده بود خواند

و خداوند بنی اسرائیل و اراده‌اش برای بازگشت امتش به سرزمینشان و ساختن هیکل را تصدیق کرد.<sup>۱۳</sup>

در میدراش آمده است که کورش بلشطر/بلشتر/بالتازار را کشت، زیرا پیشگویی دانیال نبی (کتاب دانیال، ۵:۲۶) را شنید و عهد کرد تا بگذارد یهودیان با ظروف هیکل که نبوکدنزر/بخت‌النصر با خود برده بود به موطنشان بازگردند (Canticles Rabba, 3:4). کورش وقتی ماجرای ویرانی هیکل را شنید گریست و آه کشید (Yalkut Shim'oni, 68). او اعتقاد داشت که خداوند هرگز جایش را ترک نمی‌کند (Exodus Rabba, 2:2). در تلمود، اسم K-R-Š را با K-Š-R, Kasher، به معنای ارزشمند جناس قلب کرده‌اند (Rosh ha-Shana, 3b). فراخوانده شدنش برای رفتن به سرزمین اسرائیل را با فراخوانده شدن یوشع برای گذشتن از اردن و بشارت خلاص در آینده به دست مسیحای پادشاه مقایسه کرده‌اند (Canticles Rabba, 12:2). یکی از آثار هگده (Haggada) کورش را از نسل یافت می‌خواند که در کنار سام نیای عبرانیان است و از آن رو که با نوح، هنگامی که مست بود، رفتاری شایسته داشت، پاداش یافته است (Pirke Rabbi Eliezer, 35:4). این نظر که با تبارشناسی قبایل ماد، که در باب ۱۰ سفر پیدایش آمده، تعارضی ندارد، کوششی برای اعطای نَسَبی به کورش است تا او را در نظر یهودیان معززتر کند؛ کوششی که در شعر شعرای یهودی ایران به قصد بومی کردن کورش صورت می‌گرفت.

همچنین، دانشمندان حاخامی/ربایی متوجه شده بودند که ساخت‌وساز هیکل در واقع در عصر کورش آغاز نشده بود، هرچند فرمانش را او صادر کرده بود. آنها همچنین می‌دانستند که جریان بازگشت یهودیان در دوره حکومت او چندان شدتی نداشت. از این رو، شماری از آنان مایل بودند که عنوان "مسیح" یا "مسیا" را از او بگیرند. تا دوره تلمودی، مفهوم مشخص‌تری از مسیحا شکل گرفته بود. یکی از عناصر این مفهوم اعتقاد به این امر بود که به روزگار مسیحا همه بنی اسرائیل به سرزمینشان باز می‌گردند. به علاوه، مسیحا، مطابق مفهوم‌پردازی پرداخته‌تر دوره تلمودی، شخصیتی مذهبی بود که به نوبه خود تطبیق کورش را با مسیحا دشوارتر می‌کرد. در نتیجه، در تلمود در عین اینکه کورش را می‌ستایند، تمایل به ارزیابی متفاوتی از نقش کورش در تاریخ یهود دارند. این تمایل آن زمان شکل گرفت که هم انتظارات روحانی، هم امید خلاص از تسلط سیاسی رومیان مردم را چشم به راه مسیحایی می‌کرد که هنوز نیامده بود. منتهی به‌رغم این اظهارات نومیدانه، برخورد یهودیان با کورش مثبت بود. زمانی که بنی اسرائیل،

<sup>13</sup>Antiquities XI, 1 and 2.

همانند مابقی جهان، گمان می‌کرد که موجودیت قومی‌اش به پایان رسیده، او در مقابل چشمانشان همچون معجزه‌ای نجات‌بخش برخاسته بود. چنان که پیشتر اشاره کردیم، این بحران علی‌الخصوص برای یهودیان شدید بود، زیرا ایمانشان به خدا در موجودیت قومی‌شان تنیده است. چنین بود که باید سخت درگیر سازگار کردن کورش با مفاهیم دینی و همچنین تاریخی‌شان می‌شدند. اکنون نگاهی می‌اندازیم به حضور کورش کبیر در ادبیات فارسیهود.

کورش شخصیت مهمی در سه اثر فارسیهود است. قصهٔ دانیال، اثر منثور مختصری که احتمالاً در قرن ۱۲ میلادی نوشته شده است و ملاقات کورش کبیر و دانیال نبی را به طرز روایی شرح می‌دهد. این اثر به الحاقات آخزمانی کتاب دانیال به شدت وابسته است، هرچند هستند دانشمندانی که آن را احتمالاً ترجمه‌ای از ترگوم (ترجمهٔ آرامی اسفار کتاب مقدس) دوم مفقود کتاب دانیال بدانند.

دانیال‌نامه که شاعری یهودی آن را در بخارا تألیف کرده‌است، شاعری که خود را خواجه می‌خواند و روایت تاریخ کتاب دانیال را نوشت. صحنه‌های رزم این اثر به‌خصوص فوق‌العاده‌اند. در اینجا، کورش پارسی و داریوش، پادشاه ماد، پیروزمندانه با سلحشوران بلشتر می‌جنگند. شاعر شخصیت و اعمال قهرمانانهٔ کورش را ستوده است.

مهمترین اثر فارسیهود برای مطالعهٔ ما اردشیرنامه شاهین است؛ اثری منظوم که در سال ۱۳۳۲م احتمالاً در شیراز نوشته شده است. اردشیرنامه تقریباً ۹۰۰۰ بیت دارد و داستان اردشیر (بهمن) پسر گشتاسپ، یکی از قهرمانان شاهنامه فردوسی، است.<sup>۱۴</sup> منتهی در اثر شاهین، داستان اردشیر به داستان کورش می‌انجامد و در داستان کتاب استر تنیده می‌شود. به گمان شاهین، اردشیر همان اخشورش کتاب استر است و همسر اردشیر و شهبانوی ایران، مادر کورش است. اردشیرنامه همچنین شامل داستان عاشقانهٔ پیچیده و ظریف دیگری است؛ داستان شیرو، پسر اردشیر از همسرش، وشتی، و معشوقش مهزاد، دختر پادشاه چین. در بیشتر نسخه‌ها پس از اردشیرنامه اثر کوتاهی، در حدود ۵۰۰ بیت، با نام عزرانامه آمده که در همان سال نوشته شده است.

شاهین با روایت دورهٔ آموزش کورش نزد فرهیخته‌ترین مردان عصر آغاز می‌کند و تا فراگیری همهٔ هنرها و صنایع و علوم آن دوره ادامه می‌دهد تا آنکه کورش پهلوانی

<sup>۱۴</sup> بر اساس شاهنامه فردوسی، بهمن پسر اسفندیار را پدربزرگش اردشیر خطاب می‌کرد.

نیرومند همانند رستم زال می‌شود. زمانی که کورش به جای پدرش بر تخت می‌نشیند، جانمایهٔ خطابهٔ تاجگذاری‌اش دادگری است. دادگری بنیان دولتمردی اوست. او از اردشیر، پدرش، انتقاد می‌کند که به راه داد نرفته بود، که با رستم و خاندانش بدرفتاری کرده بود، که سرزمین کابلستان را ویران کرده بود. موعظه می‌کند که مردان بزرگ جهان—نوذر، کی‌قباد، رستم، توس، ایرج، سلم، تور، لهراسپ، بهمن، زال، گیو، گشتاسپ—همه از بین رفته‌اند. چیزی از ایشان باقی نمانده جز نامشان. پس این تنها دادگری است که آدمی را جاودانه می‌کند.

در آن بخش کتاب که مستقلاً عزرانامه خوانده می‌شود، شاهین چنان که در شعر حماسی فارسی و مثلاً در شاهنامه فردوسی مرسوم است، وصف مستوفایی از بزم کورش به دست می‌دهد. در ادامه، چیره‌دستی کورش را در هنر شاهانهٔ شکار تصویر می‌کند و سپس، ناگهان داستان ویرانی هیکل سلیمان (معبد اول یهودیان در اورشلیم) را به دست نبوکدنزر/بخت‌النصر روایت می‌کند.

پس از معرفی این واقعهٔ تاریخ یهود، شاهین از مصائب عزرا و دیگر پیشوایان جامعهٔ یهودیان غربت‌نشین برای پیشگیری از امحای نهایی مردمشان می‌گوید. عزرا پیشوایان جامعهٔ یهود را فرامی‌خواند و تشویقشان می‌کند که از این اتفاق خوش بهره‌جویند. آنها باید نزد پادشاه ایران بروند و راز قومیت خویش را بر او بکشایند و از او بخواهند تا آنها را از شکنجه و سرکوب‌رهایی بخشد و جملگی را به سرزمین مقدسشان ببرد. عزرا کسانی را به نام‌های حجی، زکریا و متتیا (Mattathiah) در مقام نمایندگان برای اجرای این مأموریت با خود برد.<sup>۱۵</sup>

وقتی آنها به دربار می‌رسند، عزرا داخل می‌شود تا کورش را که تازه از شکار بازگشته ببیند. به شاه می‌گوید که سه نفر دیگر که صورتشان می‌درخشد منتظرند که داخل شوند. کورش به دربانان دستور می‌دهد که ایشان را بی‌درنگ بیاورند. مردخای، که احتمالاً ملازم همیشگی بارگاه بود، گفت‌وگو را آغاز می‌کند.

شاهین، بعدتر، مرگ کورش را حکایت می‌کند. شاه بزرگ بر طریق خداوند و حق حکومت کرد. زمانش که رسید، قامتش چون دال خمید و روح کالبدش را ترک گفت و از دنیا رفت. پیکرش را غسل دادند و در جامهٔ ابریشمی پیچیدند و به عطریات خوشبو

<sup>۱۵</sup> جالب است که دانیال در این مأموریت داخل نشده است، زیرا شاهین پیش از آن اشاره کرده بود که او رابط استر و عمویش، مردخای، است. دانیال در زمان وقوع کتاب استر این وظیفهٔ خطیر را در نقش هتاک (نام رابط بین استر و مردخای در کتاب استر، باب ۴) صورت داد.

معطر کردند و در "دخمه‌ای" نهادند. مرثیه‌ای طولانی در رثای کورش در پی می‌آید که بر بی‌اعتباری جهان گذرا تأکید می‌کند.

باید به چند نکته درباره حضور کورش در اردشیرنامه توجه کرد. نخست اینکه از مادری یهودی زاده می‌شود. به علاوه، نه فقط استر یهودی است، بلکه خداوند او را به شهبانویی ایران برکشیده تا مأموریت ویژه نجات مردمش را از فاجعه عهده‌دار شود. داستانی که شاهین در اردشیرنامه می‌آورد آن است که نجات یهودیان از توطئه هامان که با دخالت استر صورت گرفت، مقدمه‌ای بود بر نجات ایشان به دست پسرش، کورش.

تولد کورش هدیه خداوند بود. خواننده باید دریابد که تنها کسی که از داستان ویرانی هیکل اورشلیم آگاه است و از آن رنج می‌برد می‌فهمد که چرا خداوند چنین سخاوتمندانه همه زیبایی و خیر را به این کودک عطا کرده است. مشخص بودن نشانه الهی در بدو تولد کورش بخشی ضروری از قصه است. دیدیم که کتاب اشعیا و مفسران حاخامی/ربایی چگونه دشواری‌های یهودیان را در مواجهه با این نظر منعکس کرده‌اند که احیای موجودیت قومی آنها و بازسازی هیکل به واسطه شخصی غیر یهودی صورت گرفت. شاهین با انتساب تولد کورش به مادری یهودی و با تصویرگری او همچون شخصیتی الهی و نه کم‌اهمیتتر از انبیا و شاهان ستوده در کتاب بنسیرا جلوی چنین شبهاتی را می‌گیرد.

شاهین به این درونمایه در نطق جلوس کورش، جایی که شاه تجلی شخصیتی است که بر اساس دادگری و حق شکل گرفته، می‌پردازد. شاهین کورش را بر آن می‌دارد که حتی بیدادگری پدر خود را نیز محکوم کند: محض اطمینان، اخشورش کتاب استر را هامان تقریباً فریب داده بود تا نسل کشی عظیمی بر ضد یهودیان تبعیدی در امپراتوری پارس/هخامنشی به راه اندازد. نسل کشی‌ای که، چنان که پیشتر آمد، فقط با دخالت استر، مادر کورش، فروگذاشته شد. به علاوه، شاعر با گذاشتن چنین نطقی در دهان کورش طعنه‌ای اساسی و سنجیده می‌زند. توجه کنید که کورش با بیشتر شاهان بنی اسرائیل متفاوت است. او از کرامت و کمالی بهره‌مند است که دیگران فاقد آناند، که اگر می‌داشتند آنان نیز می‌توانستند امت خود را از مصیبت بپایند. شاعر وقتی کورش را وامی‌دارد که از جهان پهلوانانی بگوید که اکنون جز نامی نیستند، می‌کوشد شنونده را روشن کند که فقط دادگری است که می‌توانست ایشان را جاودانه کند. این همنشینی نام و جاودانگی طنین خاصی نزد شنونده یهودی داشت. به او از درونمایه مکرر مکتوبات مقدسش می‌گفت که جاودانگی نام خداوند کموبیش به ادامه موجودیت امتش بستگی دارد. به

درگاه خداوند استغاثه می‌کردند که امتش را بپاید، که نام مقدسش از بین نرود. در کتاب حزقیال، یکی از انبیای دوره تبعید در بابل، خداوند امتش را ملامت می‌کند که با ارتکاب تباہکاری‌هایی که مستوجب چنین مصیبتی شده، نامش را در چشم جهانیان مخدوش کرده‌اند. در نظر شنونده یهودی، کورش مشغول ملامت کردن است. آنچه ایشان از سخن او می‌فهمند این است که بی‌دادگری‌هایی که موجودیت قومی‌اشان را به پایانش کشاند، نام خداوندشان را در خطر انداخته است. این زمینه‌ای است که شاعر برای نطق متتیا مهیا میکند که در آن، به کورش سبب نابودی قومش را توضیح خواهد داد.

پیرو الگویی سنتی، کورش پهلوان و شاه است. در میانه توصیف بزم بزرگ و مهارت کورش در شکار، شاعر داستان ویرانی هیکل اورشلیم و تبعید یهودیان را بازمی‌گوید. روایت می‌کند که برخی از پیشوایان چه سخت‌درگیر این بودند که تبعید به نابودی نهایی نینجامد. تلویحاً می‌گوید که از مساعی خود به توفیقاتی اندک دست یافتند. قرار است خواننده به تضادی پی‌ببرد که شاعر با کنار هم گذاشتن کورش سعادت‌مند شکست‌ناپذیر هم‌ره‌پیروز و این حکایت عجز و غم فراهم کرده است.

اعضایی از جامعه یهودی که به مأموریت نزد کورش رفتند هم شایسته توجه‌اند. عزرا، گرداننده جامعه و حامی بازگشتستان، رهبر مأموریت است. هویت متتیا را نمی‌توان به قطع احراز کرد. به گمان باخر، متتیا نام دیگر زربابل است.<sup>۱۶</sup> به احتمال زیاد گمانش بر پایه این واقعیت است که شاهین او را شاهزاده و بزرگ‌خاندان یهودا می‌خواند. زربابل از احفاد خاندان داوود است که در زمان دوباره ساختن هیکل به فرمانداری یهودیه بازسازی شده گماشته می‌شود. دو نفر از انبیا او را به القاب منجیانه/مسیحایی خوانده‌اند، یکی حجی که در مأموریت به دربار کورش همراه او بود (کتاب حجی، ۲۳-۲۲). منتقدان متفقاً آیات ۱۴-۹ باب ۶ نسخه تصحیح‌شده کتاب زکریا را اشاره‌ای به تاجگذاری زربابل در مقام پادشاه یهودیه بازسازی‌شده به دست زکریا، یکی دیگر از همراهانش در این مأموریت، می‌دانند. متتیای دیگری نیز در کتاب نحمیا (۸:۴) آمده است که به جانب راست عزرا ایستاده است و کتاب تورات موسی را برای گروهی از تبعیدیان که به اورشلیم بازگشته بودند می‌خواند.

حجی و زکریا دو نفر از دوازده نفر انبیای کهنین‌اند. سخنان حجی تاریخ ۵۲۰ پ‌م دارد و خطاب به گروهی از تبعیدیان است که به اورشلیم بازگشته‌اند، منتهی در کار

<sup>16</sup>W. Bacher, *Zwei Jüdisch-Persische Dichter* (Strasßburg, 1908), 67.

بازسازی شهر و هیکلش تعلل می‌کنند. او به‌خصوص با زربابل سخن می‌گوید و به او وعدهٔ سلسله‌ای می‌دهد که تا روزگار مسیحا خواهد پایید و او را به کار بازسازی ترغیب می‌کند. در کتاب عزرا ذکر اعمال نبوی حجی آمده است.

زکریا یازدهمین نبی در میان دوازده نبی کهن است. او نیز نبی‌ای مسیحایی است که مخاطبش را همان جامعه‌ای در اورشلیم برمی‌گزیند که حجی برگزیده بود. مسیحاگرایی او به‌شدت آخرزمانی است که با زبانی متشکل از خیال‌های نمادین بیان می‌شود. پیامش پیام توبه و ندامت و بازسازی سرزمین اسرائیل با مرکزیت اورشلیم است. بازسازی هیکل خود نشانه‌ای از نزدیک شدن رستگاری مسیحایی است. تبعیدیان در خانه جمع خواهند شد، همهٔ قوم‌ها پهوه را خواهند پرستید و آشتی و شادی فراگیر خواهد شد. پیش از این به بندی از کتاب زکریا دربارهٔ تاجگذاری زربابل اشاره کردیم.

اینها مردانی بودند که پیش کورش ایستادند و متتیا از جانبشان سخن گفت. کورش را "شاه خرد و دادگری" خواند و از کورش انتظار داشت که متوجه وضع دشوار یهودیانی بشود که او توصیف می‌کرد: سرزمین یهودیان هدیهٔ خداوند است، هدیه‌ای به امتی که دادگر، حق‌طلب و خداپرست است. سپس، این امت شروع به پرستش‌بها کرد و با یکدیگر به بیدادگری رفتار کرد، به کل نابود شد و اکنون هفتاد سال از آن زمان گذشته است.

متتیا می‌خواهد اشاره کند که این هفتاد سال صرف خودشناسی و تزکیهٔ نفس شده است، منتهی چنین نمی‌گوید. تلویحاً می‌گوید که امتش آمادهٔ بازگشت به سرزمینشان و بازسازی آن و سکونت مجدد در آن مطابق با الزامات دشوار دینی و اخلاقی آن‌اند.

جام شراب ظریفه‌ای است که نکات درخور توجهی دارد که هیچ‌یک کاملاً مشخص نیست. مثلاً گفته‌اند که ارغون‌خان به سعدالدوله، وزیر یهودی، در سال ۱۲۸۷م افتخار مشابهی داده است.<sup>۱۷</sup> داستانی در تلمود آمده است دربارهٔ حاخامی/ربایی که با دوست ایرانی‌اش مشغول معاشرت بود و دوستش می‌خواست به او شرابی تعارف کند تا بنوشد. اما نمی‌خواست به آن دست بزند، زیرا می‌دانست که رسم یهودیان آن است که از دست غیریهود شراب نگیرند. جالب است که حاخام/ربایی به او می‌گوید که مشکلی نیست، چون شراب پخته/جوشانده است.

<sup>17</sup> *Revue des Études Juives*, XXXVI (1898), 252.

غیریهودی خواندن کورش گیج‌کننده است. چرا شاعر که برای ما داستان تولد کورش از مادری یهودی را روایت کرده—داستانی که طبری، مورخ مسلمان، هم بازگفته—<sup>۱۸</sup> از این قانون هلاخایی که هر که از مادر یهودی زاده شود یهودی است، سود نجسته است تا راه حلی قانع‌کننده‌تر برای گرفتاری متتیا با جام شراب به دست دهد؟ چرا بعدتر در اثرش، دقیقاً آنجا که کورش وارد اصل ماجرای سرنوشت یهودیان می‌شود، حتی به تولد کورش از شهبانو استر اشاره‌ای نمی‌کند؟

دیدیم که کورش چگونه از آغاز در تفکر یهودی معضله‌ای ایجاد کرد. مخالفت با خدایان دیگر امم مشخصه‌ای قاطع در وحدانیت یهودی است. از سوی دیگر، در بخش‌های متفاوتی از نوشته‌های مقدس یهودیان، به کفایت اشاره شده است که ایرادی ندارد اقوام دیگر خدای خودشان را بپرستند. بابت وفاداری به خدای خودشان مکافات نخواهند شد و صرفاً بنی‌اسرائیل است که به سبب پیروی از آنها مکافات خواهد شد. در اینجا ناگهان شاهی خیرخواه و دادگرا امت یهود را از تبعید می‌رهاند، دستور می‌دهد که هیکل را دوباره بسازند، کلام خدای بنی‌اسرائیل را اجرا می‌کند و در عین حال بلندنظرانه با دیگر اقوام و خدایانشان به یکسان رفتار می‌کند. بسته به اینکه کدام جریان فکری را پی گرفته باشند، کورش ممکن بود شاهی غیریهودی باشد، چون خدایان همه اقوام را ستوده بود، یا می‌توانست منادی عهد مسیحایی باشد، چون همه جهان را تماماً نجات داده بود. دقیقاً در اینجا است که تفکر یهودی در دوره تلمودی، که شاهد گذشتن قرن‌ها بود بی‌آنکه روزهای مسیحایی رسیده باشد، در مأموریت الهی کورش شک کرد. مطابق برداشت یهودی، زمانه مسیحایی مشخصات آخرت‌شناسانه خودش را دارد و چنان که دیدیم، دانشمندان حاخامی/ربایی از شکل پرداخته‌تر آن مفهوم‌پردازی بهره بردند تا ارزش نقش کورش را بسنجند. این امر همان است که تفکر ایشان را به دو راه مختلف برد و احتمالاً همان است که در داستان جام شراب شاهین منعکس شده است.

نکته‌ای دیگر مانده است که باید در خصوص تولد کورش از مادری یهودی به آن اشاره کرد. در ادب فارسی در ایران، پدیده‌ای مشابه درباره قهرمان دیگری، اسکندر، به چشم می‌خورد که به او پدری ایرانی داده بودند تا ایرانی‌اش کنند.<sup>۱۹</sup> هرچند تفاوت آشکاری

<sup>۱۸</sup> همچنین بنگرید به مجمل‌التواریخ، تصحیح ملک‌الشعراى بهار (تهران، ۱۳۳۹)، ۳۰. طبری همچنین می‌گوید که استر مادر بهمن بود و کورش، پسر اخشورش/اردشیر، از جانب بهمن به حکومت بابل گماشته شد. بنگرید به *Annales*, 688, 654, 691 and 718.

<sup>۱۹</sup> بر اساس گفته طبری، همسر بهمن راحب یهودی و دختر پنجاس و از ذریه رجبم پسر ملک سلیمان بود. بنگرید به *Annales*, ed. M. J. De Geoeje, Preima Series, II (1879-1901), 688.

میان نقش کورش در نجات یهودیان و نقش اسکندر در نابود کردن پارسیان هست، "بومی‌سازی" وجه مشترک اساسی هر دوست. در هر دو نمونه، قهرمان درگیر بحرانی است که اصل موجودیت قوم را تهدید می‌کند. پارسیان/ایرانیان، نخستین امپراتوری بزرگ تاریخ، نمی‌توانستند شوک ناگهانی نابودی به دست کشور متخاصم کوچکی را برتابند. در بسیاری آثار ادبی پهلوی، اسکندر را لعن گفته‌اند و او را گجسته خوانده‌اند. منتهی اسکندر آرام‌آرام از فاتح به قهرمان و سپستر، در اسکندرنامه نظامی، به پیامبر تبدیل شد.<sup>۲۰</sup>

چنان که دیدیم، آگاهی قومی یهودیان اساساً به این نظر وابسته بود که خداوند قوم آنها را دوست می‌دارد. در نتیجه، نگاهشان به کورش صرفاً ناشی از نقش کورش در مقام احیاکننده امتی مغلوب نبود. مسئله‌شان این بود که چرا خداوند به آنان با شاهی از خودشان، از خاندان داوود، یاری نرسانده بود. یکی از واکنش‌ها این بود که برای کورش، چنان که گرایشی الهی می‌یابند، نسبی یهودی نیز پیدا کنند. شخصیت اسکندر و کورش در ادب فارسی و یهودی نمونه‌هایی‌اند از اینکه چگونه ادب ملی آگاهی متمایز امت‌ها از موجودیت و هویتشان را برای آینده بیان، تفسیر و حفظ می‌کند.

<sup>۲۰</sup>بنگرید به اقبال‌نامه نظامی که در واقع بخش دوم اسکندرنامه است.





